

قرآنی انسان‌شناسی

مهدی فیض
نویید خلعتبری

پیش از این گفته شد که قرآن به ما دو نوع سر نخ برای شناخت انسان ارائه می‌دهد. نخست آیات مکتوب در این کتاب الهی که نیازمند تدبرند، و دیگری آیات عینی، یا سرنخ‌های موجود در جهان پیرامون، که نیازمند تفکرند. نمونه‌هایی از این آیات کتبی و آیات عینی در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد. در هر یک از آیات مطرح شده نکته ظریفی در موضوع شناخت انسان آمده است.

حکمت هفتم

فطرت انسان، کیفیت خلق اختصاصی

ویژه است زیرا به خداوند متصل می‌باشد.
(روم: ۳۰) پس حق‌گرایانه و بدون انحراف،
با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی
آور؛ فطرتی دارنده شرافتی به میزان شرافت خداوند! همه
انسان‌ها براساس همین کیفیت، خلق شده‌اند (و هیچ
تفاوتی از این لحاظ با یکدیگر ندارند) برای خلقت خدا
هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیست (و همواره با همه انسان‌ها
همراه است). این است دین استوار؛ ولی بیشتر مردم [به
این حقیقت اصیل] معرفت ندارند.
آیه زیر می‌خواهد فرآیند رسیدن به خلقت ویژه انسان
را نشان دهد. باید توجه داشت که در قرآن، خلق فقط

مهم‌ترین موضوعی که قرآن در مورد
انسان بیان می‌کند، موضوع «فطرت» است. در
لغت، واژه فطرت به معنای کیفیت خلقت اختصاصی
هر موجود است. اما قرآن کریم تعبیر «فطرةالله» را فقط
درباره انسان به کار برده و منظورش کیفیت خلقتی است
که شرافت آن از ناحیه خداوند است. به عبارت دیگر،
انسان شرافتی در حد شرافت خداوند دارد. اگر چه در
آفرینش جمیع موجودات، خداوند همه‌کاره آفرینش است،
اما قرآن در مورد جماد و گیاه و حیوان تعبیر فطرةالله را
به کار نمی‌برد و تنها در مورد انسان از این تعبیر استفاده
می‌کند؛ یعنی انسان موجودی است که شرافت او شرافتی



به معنای ایجاد یک موجود از مرحله عدم نیست؛ بلکه به معنای تبدیل موجودی به موجود دیگر نیز هست.

[کیفیت خلق انسان این مراحل را داشته است:] و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده‌ای از گل آفریدیم، (۱۲) سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم. (۱۳) آن‌گاه آن نطفه را علقه [= خون لخته شده] گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی در آوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با خلقی دیگر ایجاد کردیم [و کار جدیدی کردیم که موجودی جدید ایجاد شد]؛ پس همیشه سودمند و پربرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است. (۱۴) سوره مؤمنون.

بنابراین برای انسان، خلقی از نوع شبه حیوانی و همچنین

خلقی دیگر وجود دارد. این موجود تبدیل به موجود دیگری شده است که با موجود مراحل قبل کاملاً متفاوت است. خلق حیوان تا قبل از این مرحله اتفاق افتاده است و بعد از این مرحله است، که خداوند به خودش تبریک می‌گوید.

در آیه زیر این ایجاد و خلق دیگر با تعبیری دیگر آمده که توضیح بیشتری می‌دهد:

(حجر: ۲۹) پس چون او را درست و نیکو گردانیدم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده‌کنان بیفتید. کلمه «روحي» یعنی روح خودم، به بالاترین مرتبه خداوندی اشاره دارد که هیچ چیزی بالاتر از آن نیست. اکنون باید بررسی کنیم که این فطرت و این نفخه روح الهی در انسان، چه ویژگی‌هایی را برای ما ایجاد کرده است. آنچه در حکمت‌های بعدی عرضه می‌شود، ویژگی‌های اختصاصی انسان و ناشی از فطرت الهی اوست.

حکمت هشتم

انسان حی متألّه نه حیوان ناطق

ویژگی نخست انسان، که ناشی از فطرت الهی اوست، این است که حقیقت وی، «حیّ متألّه» یعنی زنده خداجوی است. معمولاً در منطق برای تعریف هر چیزی، از دو مفهوم کمک می‌گیرند: جنس و فصل. جنس خصوصیت ذاتی‌ای است که در مصادیق دیگر هم وجود دارد و فصل خصوصیت ذاتی‌ای است که در دیگر اشیای نزدیک وجود ندارد و مختص یک موجود است. مثلاً در تعریف رایج و مشهور «انسان حیوان ناطق است» انسان در ویژگی حیوانیت با دیگر حیوانات مشترک است اما یک ویژگی اختصاصی نیز دارد و آن نطق یا ناطق بودن (متفکر و سخنگو بودن) است.

پس با توجه به اینکه قرآن کریم از مرحله جدید در ایجاد انسان سخن گفته، دیگر نمی‌توان انسان را حیوان ناطق (= حیوان متفکر و سخنگو) تعریف کرد. زیرا انسان اصولاً از «جنس» حیوان نیست که بخواهیم او را با خصوصیت «ناطق» بودن، از سایر حیوانات جدا کنیم. آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌فرماید: «جنس تعریف آدمی از منظر قرآن، حیّ [= زنده‌ای که نمی‌میرد] است که تفاوت آن با حیوان، در بقا و عدم نابودی اوست؛ یعنی روح انسان که جنبه اصلی او را تأمین می‌کند، زنده‌ای است چون فرشتگان که هرگز نمی‌میرد و به هیچ‌رو از مدار وجود بیرون نمی‌رود، گرچه بدن او که جنبه فرعی او را تشکیل می‌دهد، از میان می‌رود، و انسان با همین ویژگی از ملائکه جدا می‌شود.

پس آنچه به منزله جنس انسان است، حیوان نیست

تا آدمی را با جانوران مشترک سازد، بلکه جنس روح انسان، «حیّ» است، و به لحاظ همین جنس، آدمی هم‌تای فرشته است؛ بر این اساس نه با مرگ تن جنس او از دست می‌رود و نه هرگز تغییر جنسیت می‌دهد. اما فصل ممیز انسان در فرهنگ قرآن ناشی از «تألّه» او، یعنی خداخواهی مسبق^۲ به خداشناسی وی، و ذوب او در جریان الوهیت است، بنابراین، برخلاف تعریف رایج در منطق، تمایز انسان از دیگر جانداران در سخنگویی ظاهری او خلاصه نمی‌شود، زیرا وجود آدمی در دو قلمرو عقل نظری و عقل عملی^۳ گسترده و همه‌گزارش‌ها و گرایش‌های او رو به خداست و چیزی جز حقیقت نامحدود و هستی محض و کمال خالص، یعنی ذات اقدس ربوبی (جل و علا) اضطراب او را فرو نمی‌نشانند و از هر کس رشته امید ببرد از آفریدگار خود ناامید نمی‌گردد.

... واقعیت حیات انسان، چیزی جز تألّه و دل‌باختگی به جمال و جلال الهی نیست و هرگونه غبار غیریت‌پذیری (کفر در توحید، نبوت، معاد و...)، با غیرت خداخواهی او منافات دارد، زیرا اعتقاد سره و ایمان ناب، تاب هیچ‌گونه شرک و تعددطلبی را ندارد، به گونه‌ای که اندک گزارشی از غیر خدا و ذره‌ای گرایش به سوی غیر او، مایه پژمردگی روح با طراوت توحیدی و افسردگی جان با نشاط یگانه‌جویی و یکتاپرستی است.^۴ لذا از این پس در تعریف انسان، به جای حیوان ناطق، می‌گوییم «انسان حیّ متألّه است».

حکمت نهم انسان با کرامت و اشرف مخلوقات

بخشیدیم و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم. (۷۰)

البته باید توجه کرد که انسان دارای کرامت اولیه‌ای است که قابل از دست رفتن می‌باشد؛ یعنی می‌تواند به حدی سرمایه‌های خودش را خراب کند و سقوط نماید که انسانیت خود را به کلی از دست بدهد و به مرتبه حیوان برسد و حتی از آن مرتبه نیز پایین‌تر برود:

آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [یعنی کافران، سخن‌حق‌را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهار پایان نیستند، بلکه آنان گمراه‌ترند! (فرقان: ۴۴)

تنها انسان است که نسبت به مرتبه کرامت اولیه، هر دو قابلیت صعود و سقوط را داراست. ملائکه، موجوداتی هستند که در سطوح متفاوتی از انسان قرار دارند؛ برخی در مقام بالاتر از انسان‌ها و برخی در مقام پایین‌تر قرار دارند؛ اما مقام هر یک از آن‌ها در همان مرتبه خودش باقی می‌ماند: (سوره صافات) و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر اینکه برای او مقامی معین است. (۱۶۴) و همانا ما [برای اجرای فرمان خدا] همگی صف بستگانیم. (۱۶۵)

دومین ویژگی اختصاصی انسان که از فطرت وی ناشی می‌شود کرامت اوست. کرامت داشتن یعنی فوق‌العاده بودن. اگر موجودات را رتبه‌بندی کنید، انسان پله بعدی برترین موجودات نیست، بلکه فاصله زیادی با برترین موجود دارد، به گونه‌ای که با سایر موجودات قابل مقایسه نیست. همه انسان‌ها چند سر و گردن از برترین حیوانات بالاترند، و البته پس از آن فاصله زیاد، خود انسان‌ها، تفاوت‌هایی جزئی با هم دارند. برای مثال، اگر بخواهیم برای موجودات رتبه‌بندی از یک تا بی‌نهایت را در نظر بگیریم، موجودات دیگر از رتبه یک تا رتبه نود و نه قرار می‌گیرند، اما انسان‌ها از رتبه یک میلیون به بالا قرار می‌گیرند و نه از صد به بالا. از رتبه یک میلیون به بعد، یک نفر ممکن است در رتبه یک میلیون و یک باشد، و دیگری یک میلیون و هشتاد، و دیگران در رتبه‌های دیگر. آیه زیر گویای همین موضوع است:

(سوره اسراء: ۷۰) به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی

حکمت دهم وجدان اخلاقی مبداء فضایل

بی‌توجهی کند، به انتهای ناامیدی می‌رسد. تزکیه یعنی غبار از روی چیزی گرفتن و آن را در معرض دید قرار دادن؛ مانند غبارزدایی باستان‌شناسان از روی اشیاء و قرار دادن آن‌ها در موزه. دسیسه یعنی یک شیء قیمتی را زیر خاک مدفون کردن.^۵

به این نفس قیمتی «عبور از مرز» و «مرزداری» الهام و تفهیم شده است. هر کسی این نفس را غبارروبی کند و در معرض دید خود قرار دهد تا این نفس به او نشان دهد که چه باید بکند و چه نباید بکند، قطعاً رستگار می‌شود. این نفس آن قدر سرمایه در درونش نهفته است که هر کس آن را تزکیه کند، بی‌شک به اوج انسانیت نایل می‌شود. هر کس این نفس و خطوطی را که نشان می‌دهد پنهان و مدفون کند و صدای امر و نهی آن را خاموش سازد، قطعاً به انتهای راه رسیده است و هیچ امیدى به اصلاح و کمال او نیست! کسی که با نفس خود چنین رفتاری بکند، با پیام پیامبران علیهم‌السلام نیز بیدار نمی‌شود. مگر آنکه نفسش را اصلاح کند و گوشش را باز کند تا پس از آن بتواند پیام پیام‌آوران را بشنود و از هدایت آن‌ها بهره‌مند گردد.

در شماره بعدی این بحث مهم را پیگیری خواهیم کرد.

سومین ویژگی انسان که از فطرت ویژه او ناشی می‌شود این است که انسان وجدان اخلاقی دارد. سر نخ این ویژگی در سوره مبارکه شمس آمده است. این ویژگی و پیام مهم پس از یازده قسم بیان شده است. لطفاً به معانی آیات توجه کنید:

سوره شمس: سوگند به خورشید و تابش شدید آن (۱)... و سوگند به نفس و آنچه آن را برپا داشته (استوار کرده) (۷) پس [برای داشتن نفس آدمی] «از مرز و محدوده گذشته» و «مرزداری و حدنگهداری» را به او الهام و تفهیم کرده است. (۸) بی‌تردید کسی که این نفس قیمتی را تزکیه کند، رستگار شود. (۹) و کسی که با آن دسیسه کند، به نقطه ناامیدی مطلق می‌رسد! (۱۰)

پیام اصلی آیات، پس از نه قسم بیان می‌شود و در آخر دو بار درباره خود نفس قسم یاد می‌کند. حال باید پرسید چه ویژگی نفس آدمی، آن را شایسته این قسم‌ها کرده است؟ ارزش نفس و مهم‌ترین ویژگی‌اش آن است که فجور یعنی «از محدوده خارج شدن» و تقوا یعنی «حدنگهداری» به او تفهیم شده است. این جنبه نفس است که باید مورد دقت قرار گیرد؛ زیرا اگر انسان آن را تزکیه کند رستگار می‌شود و اگر آن را دسیسه کند، یعنی به آن

* منابع

۱. برای پیگیری این بحث، به این منبع مراجعه شود: جوادى آملی، عبدالله (۱۳۹۰). انسان از آغاز تا انجام: قم: مرکز نشر اسراء صص ۱۴-۴۰.
۲. پیشی گرفته شده. یعنی انسان شناختی از قبل نسبت به خداوند که سبب خداخواهی او شده است.
۳. عقل نظری: قابلیت درک واقعیت‌های هستی؛ برای مثال درک این موضوع که جهان دارای غایت است. عقل عملی: قابلیت درک این که انسان چه باید انجام دهد و چه نباید انجام دهد؛ برای مثال درک اینکه باید به حقوق دیگر انسان‌ها احترام گذاشت.
۴. همان، صص ۱۰۴-۱۰۵.
۵. قرآن هنگامی که درباره زنده به‌گور کردن دختران در دوره جاهلیت سخن می‌گوید در بیان خود همین ریشه «د س س» به کار می‌برد: *يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرْتُهُ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (نحل: ۵۹)*